نگاه عمومی در جامعه و برداشت عمومی از سواد، این است که سواد یکی از مهم‌ترین ملاک‌های آموزش در همه‌ی دوره‌های آموزشی است. دردوره‌ی ابتدایی، خواندن ونوشتن را به عنوان سواد در نظر می‌گیرند، در حالی که براساس پژوهش‌های گسترده‌ی پژوهشگران، سواد به خواندن و نوشتن محدود نمی‌شود. به عبارت دیگر، باسواد به کسی اطلاق می‌شود که بتواند با استفاده از زبان مکتوب، مقصود و معنای موردنظر خود را به دیگران منتقل کند و معنا و مقصود موردنظر دیگران را دریافت کند. یعنی نگاه عمومی به سواد، همین نگاه زبان مکتوب است. گرچه بسیاری از معانی و مفاهیمی که انسان با آن‌ها سروکار دارد، از طریق خواندن و نوشتن حاصل می‌شوند، اما نباید تردید کرد که انتقال معنا به متن منحصر نیست و متن هم تنها ابزار دادوستد معنائی است. به این ترتیب، وارد مقوله‌های دیگری از سواد و دادوستدهایی می‌شویم که در انتقال معانی و مفاهیم وجود دارد. حال اگر بخواهیم به گونه‌ای گسترده‌تر از آن‌چه رایج و مرسوم است، سواد را تعریف کنیم، می‌توانیم بگوییم: سواد عبارت است از واقعیت رمزگشایی و رمزگردانی از معنا و مفهوم.

به این نکته‌ی بسیار مهم باید توجه داشته باشیم که برای رمزگشایی و دریافت معانی و مفاهیم و نیز انتقال آن‌ها، از ابزار و شیوه‌های گوناگونی می‌توان استفاده کرد. یکی از مهم‌ترین مباحثی که در حوزه‌ی هنر مطرح می‌شود، همین نکته است که به شیوه‌ی هنری می‌توان معانی و مفاهیم بسیاری را انتقال داد و بسیاری از معانی و مفاهیم را با رمزگشایی از آن‌ها دریافت کرد. پس وارد بحث تازه‌ای از نگاه به سواد خواهیم شد. برای مثال، کاربرد زبان در سواد مکتوب، بیان ادبی نیز دارد که در این حوزه، هدف بیان صریح یا مستقیم معنا و مفهومی نیست، بلکه معنا را باید از بطن زبانی که آکنده از آرایه‌های گوناگون ادبی مانند: استعاره، تمثیل، کنایه، تشبیه و... است، استخراج کرد. در این‌جا ابهام یک ویژگی منفی نیست، بلکه در خدمت معنا و مقصود نویسنده است.

بنابراین مشاهده می‌شود که در بحث ادبیات و زبان هم‌گاه اشاراتی وجود دارد که اشارات مستقیم نیست، بلکه غیرمستقیم است و با کنایه، معانی و مفاهیم بیان می‌شود و آن‌جا هم باید به گونه‌ای رمزگشایی کرد. یعنی باید فهمید که مفهوم نویسنده در این بیان ادبی چیست. به عبارت دیگر، مبادله‌ی معنا به هیچ‌وجه محدود به زبان نیست. معنا هم‌چنین از طریق قالب‌های دیگر، مانند قالب‌های بصری در حوزه‌ی هنرهای تجسمی، در حوزه‌ی

رشد آموزش هنر
۱۴
دوره پنجم/شماره چهار
تابستان ۱۳۸۷

تربیت هنری و هنرهای

سید عبدالمجید شریف‌زاده

هنرهای نمایشی، در حوزه‌ی موسیقی و... نیز ارائه می‌شود.

لذا با سواد شدن به معنای وسیع کلمه، کیفیت یا واقعیتی است که به فرد امکان می‌دهد، تا به معنا و مفاهیم ابراز شده از طریق نظام‌های معناسازی گوناگون دست‌رسی پیدا کند. پس پرورش اشکال متنوع سواد باید مدنظر باشد. البته در انتقال این معانی و مفاهیم و برای آموزش آن باید چاره‌اندیشی‌هایی کرد؛ زیرا این شیوه و استفاده از انواع شیوه‌های رمزگشایی و دریافت معانی و مفاهیم، اهمیت بسیاری در بحث سوادآموزی دارد. در زمینه‌ی انتقال معانی و مفاهیم، هنر پدیده‌ای دارای بطن یا معانی مستتر نامشهود انگاشته می‌شود که درک آن‌ها، مستلزم کشف رمز یا رمزگشایی است. بنابراین باید بیاموزند که چگونه از آن‌چه

که با آن ارتباط برقرار می‌کنند، در حوزه‌های گوناگون هنری رمزگشایی کنند.

به دیگر سخن، زبان هنر زبان اشاره، و نگریستن به هنر مستلزم تفکر است. یعنی آشنایی با هنر مقوله‌ی دیگری را هم تقویت می‌کند و آن تفکر است و نگاه متفکرانه به آثار هنری روشی است برای بهتر فکر کردن. البته در این خصوص مباحث بسیار مفصلی مطرح می‌شود، از جمله این که تربیت هنری چیست و چه ارتباطی با مباحث مربوط به ما پیدا می‌کند. بحث در مورد تربیت هنری، از حدود دهه‌ی ۱۹۸۰ به‌خصوص در آمریکا گستردگی فراوانی پیدا کرد و افرادی مثل **هاوسمن**، **گاردنر** و **وایزنر**، بسیار در مورد این موضوع مطالعه و تحقیق کرده‌اند. مثلاً هاوسمن، تربیت هنری را ناظر بر حواس گوناگون، رشد تجارب حسی و لمسی، رشد و آگاهی متعالی در زمینه‌ی تجارب بصری، فهم اشکال نمادین بصری و نیز رشد رویکرد آگاهانه نسبت به

تصورات بصری در انواع رشته‌های هنری، مثل نقاشی، مجسمه‌سازی، هنرهای تزئینی و آموزش در زمینه‌ی کاربرد و اعمال قضاوت نقادانه‌ی تجارب بصری تعریف کرده است. به عقیده‌ی بسیاری از این افراد، برای رسیدن به تربیت هنری باید یک برنامه‌ریزی کلی داشت.

یکی از مهم‌ترین مباحث تربیت هنری این است که برای آموزش هنر باید ویژگی‌های چهارگانه‌ای را به این شرح در نظر گرفت: زیباشناسی، تاریخ هنر، تولید اثر هنری، و نقد هنری. من معتقدم، در بحث آموزش هنر باید تربیت هنری را ملاک اصلی قرار دهیم و در این چهار حوزه فعالیت خود را آغاز کنیم. نفی زیبایی و مباحث مربوط به زیباشناسی، یکی از مهم‌ترین مباحث دوران مدرنیسم است، در صورتی که پیش از آن، بحث زیباشناسی به عنوان یکی از اصول هنری مطرح بود و اگر گاه تعاریف متفاوتی از هنر مطرح می‌شد، زیباشناسی یکی از وجوه اصلی آن بود. اما وقتی دوران مدرنیسم آغاز می‌شود، زیبایی را به عنوان یکی از ملاک‌ها نفی می‌کنند و چندان توجهی به بحث زیبایی نشان نمی‌دهند.

اما در بحث آموزش هنر و تربیت هنری، زیباشناسی یکی از مهم‌ترین ملاک‌هاست. در ارتباط با آن‌چه که ما در هنر سنتی به آن می‌پردازیم، ما معتقدیم یکی از مهم‌ترین وجوه هنرهای سنتی ما، بحث زیبایی و زیباشناسی است. البته در حوزه‌ی هنرهای سنتی، ما دچار نقصان تئوری و نقصان برخورد نقادانه نسبت به مباحث هستیم. نکته‌ای که ما را دچار ضعف اساسی کرده، این است که ما نظریه‌پردازانی در حوزه‌ی هنرهای سنتی خودمان نداریم، زیرا نگاه اساسی به تاریخ هنر ما، شاید به معنایی که در غرب با آن برخورد می‌کنیم، وجود ندارد.

نکته‌ی دیگر در ارتباط با تربیت هنری، تاریخ هنر است که اهمیت بسیاری دارد و ما را به یک حوزه‌ی بسیار گسترده از آثار و تاریخ هنری که همیشه مورد توجه هنرمندان ما بوده و هست، مرتبط می‌سازد. بنابراین، گذشته‌ی هنری و تاریخ هنری به عنوان یکی از اصولی که امروزه آن را ملاک آموزش قرار می‌دهند، اهمیت دارد. البته نوع برداشت و معرفی تاریخ هنر در سنین گوناگون متفاوت است. قطعاً آن‌چه را که به عنوان تاریخ هنر در دانشگاه تدریس کنیم، نمی‌توانیم برای کودکی در دبستان مطرح کنیم. بنابراین، متناسب با سنین متفاوت تحت آموزش، باید

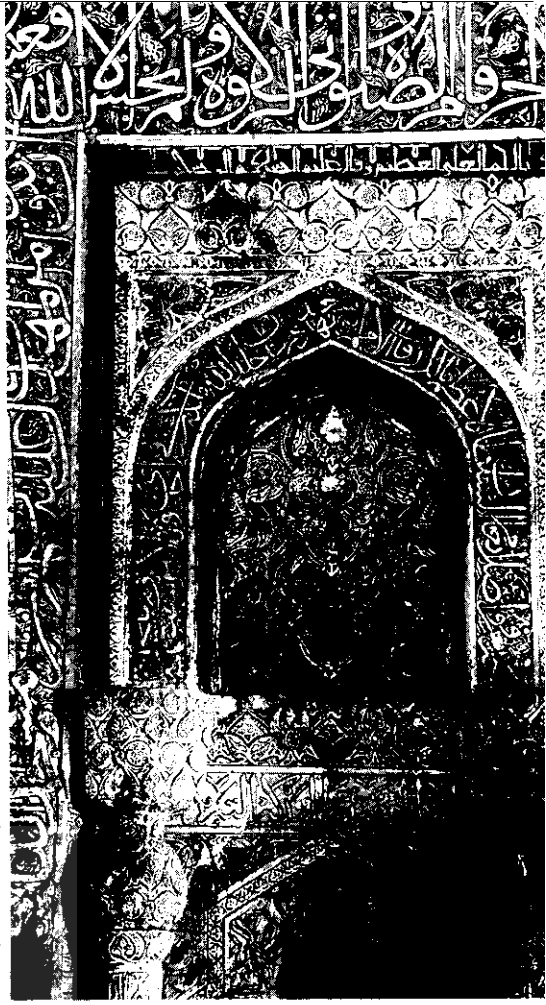

تزیینات محراب مسجد جامع مرند

مباحث تألیف و تعریف شود.

موضوع سوم، تولید اثر هنری است؛ مهم‌ترین ویژگی که در همه‌ی حوزه‌های هنری، از جمله حوزه‌ی هنرهای سنتی وجود دارد، خلاقیت و ابداع، یکی از وجوهی است که باید براساس مبانی هنرهای مربوط به خود آن هنر مورد توجه قرار گیرد. اما باید دید، آیا بحثی را که امروزه در همه‌ی دانشگاه‌ها و حتی مدارس به عنوان مبانی هنرهای تجسمی مطرح می‌شود، می‌توانیم الگو قرار دهیم و در هنرهای سنتی خودمان تدوین کنیم یا نه. ما باید روی مبانی خاص هنرهای سنتی و مباحث مربوط به آن‌ها کار کنیم که متأسفانه کمتر به این موضوع پرداخته‌ایم.

موضوع چهارم، بخش نقد هنری است که در این بخش نیز متأسفانه کار چندانی نکرده‌ایم. نقد با رویکردهای مختلف و با مباحث نظری متفاوتی که دارد، در تفکرات مختلف به شیوه‌های گوناگونی انجام می‌شود؛ از توصیف یک اثر گرفته تا تطبیق اثر یا تأویل آن که همه مباحث مربوط به حوزه‌ی نقد آثار هنری هستند. در نقد هنری، ما ابتدا یک اثر را توصیف و بعد به تطبیق یا تأویل آن می‌پردازیم. آن‌چه را که به عنوان نقد در هنرهای سنتی مطرح می‌کنیم، نگاه‌های گوناگون هنرمندان در این حوزه است که چه چیزی را ما به عنوان زیبایی تلقی می‌کنیم و زیبایی در یک نگاه کلی چه مفاهیمی را بیان می‌کند.

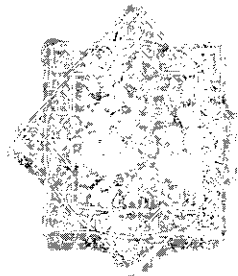

زیبایی امری نسبی است. یعنی ممکن است آن‌چه را که من زیبا می‌بینم، شما زیباندانی. اما در هنرهای سنتی، زیبایی دو معنای نسبی و حقیقی دارد. آن‌چه که در ظاهر می‌تواند متفاوت باشد و در جوامع مختلف ترویج پیدا کند، زیبایی نسبی و زیبایی ظاهری است که ممکن است از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت باشد. اما زیبایی حقیقی، آن زیبایی است که در بطن طبیعت وجود دارد و در فطرت انسانی نهفته شده است. در این زیبایی، حقیقتی یکسان و ثابت وجود دارد. در این‌جا دیگر نسبت‌ها از بین می‌رود و به حقیقتی می‌رسیم که حقیقت اصلی زیبایی است و برای همه مشترک.

در بحث هنرهای سنتی ما تفکرات اسلامی را نیز داریم. زینت یکی از مهم‌ترین کلماتی است که در قرآن از آن استفاده‌های بسیاری شده است؛ برای مثال: «قل مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّه الّتی اخرج لعباده والطیبات من الرّزق / اعراف ۳۲» که در آن، کلمه‌ی اخراج بیانگر این نکته است که خدا زیبایی را به جهت جذابیتش برای بندگانش از دستگاه خلقت بیرون آورده و نمودار ساخته است. خداوند در قرآن مجید زیبایی‌های محسوس و معقول و معنوی را تذکر داده و آن‌ها را در مقابل دیدگان انسان به تصویر می‌کشد. بنابراین، یک وجه اساسی برای واردشدن به مفهوم شناخت زیبایی، مراجعه به طبیعت است که به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع الهام هنرمندان در همه‌ی حوزه‌های هنری اهمیت بسیار دارد. خصوصاً آن‌چه که ما به عنوان هنرهای سنتی با آن ارتباط برقرار کرده‌ایم، ارتباط با طبیعت است نه تقلید از طبیعت. به این ترتیب، آشنا کردن انسان‌ها با زیبایی‌ها و توجه به طبیعت، به عنوان یکی از آیات و نمونه‌های زیبایی، اهمیت دارد و باعث تقویت حس زیباشناسی و زیبادوستی در آن‌ها می‌شود و آن‌ها را از زشتی‌ها دور می‌کند.

من معتقدم، یکی از اصول و مبانی اصلی هنرهای سنتی ارتباط هنرمندان با طبیعت است که براساس تفکرات و اعتقادات خودشان تغییراتی در آن به وجود می‌آورند و آن را به یک اثر خلاق و مبدع تبدیل می‌کنند. در حقیقت، طبیعت منبع الهام آن‌هاست نه محلی برای تقلید. متأسفانه به این نکته کمتر توجه کرده‌ایم.

باید اشاره کنم که در گذشته در آموزش هنرهای سنتی سه ویژگی اساسی وجود داشت:

۱ـ مشق نظری

۲ـ مشق قلمی

۳ـ مشق خیالی

در مورد این سه ویژگی به طور خلاصه عرض می‌کنم که برای مثال در آموزش خوش‌نویسی، مشق نظری یعنی یک خوش‌نویس ابتدا باید با خطوط استادان در دوره‌های پیشین و دوره‌ی خودش

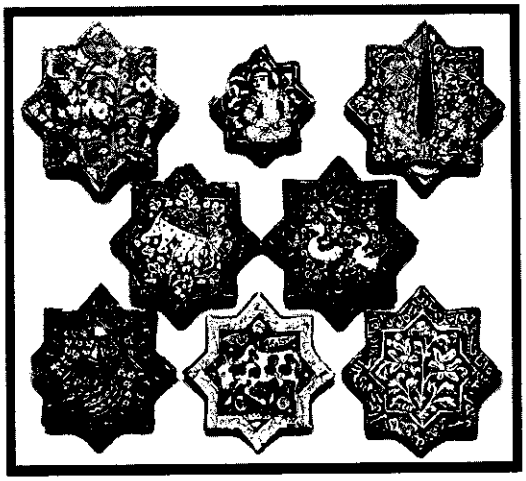

کاشی زرین فام، کاشان، با امضا ابوفاضل، موزه بوستن

آشنا شود. ببینید، کدام‌یک از خطوط و استادان مطابق ذوق و سلیقه خودش است. و وقتی که از روی سرمشق و خطوط استاد شروع به تمرین و تقلید می‌کند، می‌شود مشق قلمی که باید آن‌قدر این کار را تکرار کند تا به همه‌ی ظرایف و ویژگی‌ها و فنون مربوط به شیوه‌های مشق قلمی استاد آشنا شود.

متأسفانه امروزه در همه‌ی حوزه‌های هنرهای سنتی در همین دو مرحله باقی می‌مانیم و غیر از آن دیگر فعالیتی انجام نمی‌دهیم. در صورتی که در گذشته این گونه نبود. یعنی در مرحله‌ی سوم، باید به مشق خیالی بپردازیم و این جاست که وارد مقوله‌ی ابداع و خلاقیتی می‌شویم که باید در آثار هنری و تجلی بیاید. این جاست که شاگرد اجازه پیدا می‌کند با توجه به ویژگی‌های آثار قدما و استادان، قدمی پیش بگذارد و تحولی در کار خود به وجود آورد و در واقع شروع می‌کند به مشق خیالی، در گذشته، پیمودن این مسیر باعث به‌وجود آمدن سبک‌ها و شیوه‌های گوناگون در دوره‌های متفاوت می‌شد. اما در دوره‌ی معاصر کمتر شاهد چنین تحول، ابداع و خلاقیتی در آثار و شیوه‌های هنرهای سنتی هستیم. می‌گوییم: استاد بیش از این به من یاد نداده است! در این بخش هم متأسفانه ما وارد یک فراموشی تاریخی شده‌ایم.

به‌طور کلی باید گفت، هنر سنتی هنری نمادین است، هنری که بر مبنای بیان تفکرات و اعتقادات به وسیله‌ی رمزها و رازها و نشانه‌ها و نمادها حرکت می‌کند. بنابراین، در این جاست که باید گفت، هنر ما هنری است که باید رمزگشایی شود، و باید سواد خواندن آن را پیدا کنیم؛ یعنی همان نکته‌ای که در اول مطلب بیان کردم. برای رسیدن به این نکته باید سواد خواندن این هنرها را داشته باشیم. بنابراین، ما باید به شناخت و آشناشدن با این مفاهیم و معانی بپردازیم. چرا می‌گوییم هنر ما یک هنر نمادین است؟ و نماد یعنی چه؟

نشانه و نماد معنی ترجمه‌ای «سمبل» است. سمبل یعنی پرتاب کردن و سمبلیک یعنی چیزی که شما را از یک جایی به یک جای دیگر پرتاب می‌کند. یعنی اصالت در آن معنی که در آن نهفته است و ما با دیدن آن نقش، به عالم دیگری راه پیدا می‌کنیم. از یک ظاهر به یک معنا هدایت می‌شویم؛ چون این هنرها، هنرهایی هستند که با فرهنگ، تفکر و اعتقادات ما ساخته شده‌اند. همه‌ی دوره‌های تاریخ هنر ما (دوران پیش از تاریخ، دوران تاریخی و دوران اسلامی) این ویژگی را دارند. باید متذکر شوم، وارد شدن به بحث هنرهای سنتی در همه‌ی وجوه آن، امروزه ما را با بخش عمده‌ای از تفکرات و اعتقاداتی که در گذشته وجود داشته‌اند، آشنا می‌کند؛ تفکرات و اعتقاداتی که متأسفانه امروز آن‌ها را فراموش کرده و از دست داده‌ایم.

سوره حمد
محمد حسین زرین قلم
مرقع گلشن، صفحه ۵۶
نیمه نخست سده ۱۱ ه.ق
کاخ گلستان

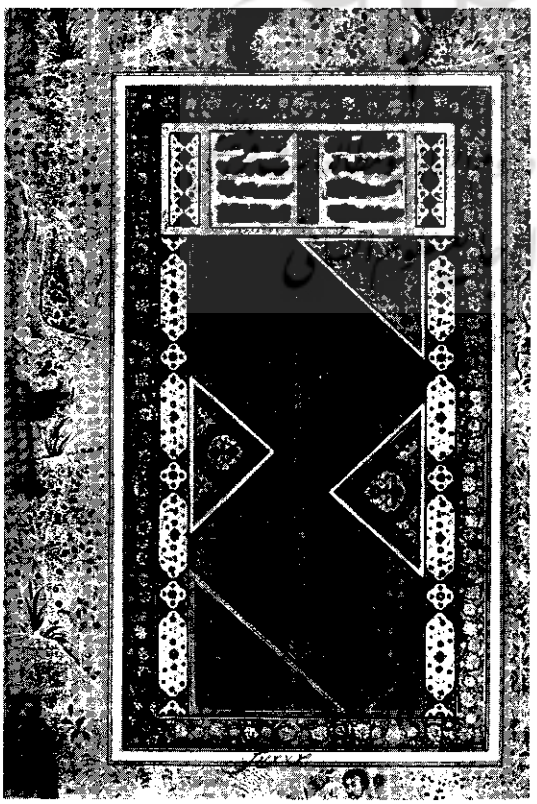

تشعیر
هنرمند نا معلوم
مرقع گلشن
نیمه نخست سده ۱۱ ه . ق
کاخ گلستان